



# حبیب خراسانی

مروری بر زندگی سید الحکما والمجتهدین، عارف واصل  
حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی (۱۳۲۷ - ۱۲۶۶ هـ.ق)

برادر کهنه حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری و معروف به رئیس للطلاب و ملا غلامحسین شیخ الاسلام، رفته رفته از مریدان خدیو شدند.

## بازگشت به مشهد و تأسیس انجمن اصحاب سراج

میرزای خدیو به پیشنهاد میرزا حبیب، همراه میرزا زین العابدین و ملا غلامحسین شیخ الاسلام به مشهد آمدند و در مشهد عده‌ای به ایشان ملحق شدند و در سراج بیرونی منزل میرزا هدایت الله، پدر بزرگ حاج میرزا حبیب مستقر شدند و کتابخانه‌ای تشکیل دادند، تالاری برای نشیمن و خلوتگاهی برای عبادت، آماده ساختند، و انجمنی را سامان دادند که اعضای آن به اصحاب سراج لشته‌ار یافتند. حاج ملا عباسعلی فاضل نیز که بعدها از مجتهدان نامی خراسان شد از شاگردان برجسته حکیم سبزواری بود و حکمت را در دوران اقامت حکیم سبزواری، در مدرسه حاج حسن مشهد، نزد او تلمذ کرده بود. ونیز میرزا محمود قدسی، یکی از مشاهیر تون (فردوس) و عده‌ای دیگر از روشنفکران روحانی، به اصحاب سراج پیوستند.

سراج در پهلوی مسجد جامع گوهرشاد قرار داشت. یاران سراج بیشتر روزها را روزه می گرفتند، و در افطار از غذاهای چرب و سنگین و گاه از همه غذاهای حیوانی، پرهیز می کردند. عصر روزهایی که هوا مطبوع بود، به خارج شهر می رفتند، و در ایوان کوهسنگی یا خواجه ربیع، نماز عصر را به جماعت می گذاردند. در نهان از افراد مسکین و قشرهای ضعیف جامعه حمایت می کردند. کم کم از حمایت مالی تجار متدین و افراد آگاه، در امور خیریه بر خوردار شدند.

وفور شیفتگان به حدی رسید که پذیرائی از آنها در سراج مقدور نشد، هر روز سید زین العابدین در یکی از شبستانهای مسجد گوهرشاد حضور می یافت، و انبوه جمعیت گرد وی می شدند و بعد از نماز ظهر، از مسایل ادبی، دینی و اجتماعی، عوامل پیشرفت ملل غرب و عقب ماندگی مسلمانان در امور دینی و دنیوی و ضرورت احتراز از تعصبات بیهوده موجود میان اهل تشیع و تسنن و شبیه سازیها و خرافات،

سال زندگی خود، پدرش را از دست داد و مادر او «حاجیه آغا بزرگ» پس از چندی همسری برادر شوهر خود، حاج میرزا حسن مشیر را اختیار کرد و بین او و میرزا حبیب هرگز رابطه عاطفی برقرار نشد. با این حال میرزا از توجه به علم و دانش باز نماند و در اوایل جوانی از فضلا و ادبای شهر شد و از حافظه خارق العاده‌ای برخوردار بود و به فارسی و عربی شعر می سرود.

## هجرت به عتبات

میرزا حبیب پس از اخذ علوم ادبی، فقه و اصول را از محضر حاج میرزا نصرالله فراگرفت، سپس عازم نجف شد. ولی به کاظمین و بغداد نیز رفت و آمد می کرد و به تدریج با ادبای این شهر مانوس شد و با پیروان شرایع و ادیان دیگر، که در بغداد آزادانه می زیستند، آشنا شد و از محافل علمی که در این شهر دایر بود، استفاده کرد، زبان فرانسه را فراگرفت و با میرزا مهدی گیلانی (متخلص) به خدیو که اهل فضل و آگاه به نجوم و طب و فلسفه و ریاضیات و ادب بود، در بغداد رابطه برقرار کرد. و تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های عرفانی وی قرار گرفت. و همراه میرزا زین العابدین،

در این شماره درباره زندگی انسانی سخن می گوئیم، که بدون تردید، یکی از برجسته ترین چهرهای معنوی روحانیت خراسان، در دو قرن اخیر، و در زمره عالمانی است که از جامعیت شگفت انگیزی برخوردار بوده است. او فقه را با فلسفه و عرفان را با ادب در آمیخت، و از مرز بینشهای صوری و سطحی، در گذشت، و در اعماق راز آلوده معارف دین، به تعمق بی وقفه و مشتاقانه پرداخت، و با تیل به قله‌های بلند معرفت دینی، مشعلی شد فراراه ظلمت گریزان و جهل ستیزان نستوه. و اواخری فروزان بود در آسمان دانش خراسان، که علاوه بر احاطه به علوم رسمی و جامعیت در منقول و معقول، به تکمیل نفس و سیر در عالم باطن اشتغال ورزید، و متوجه غیب وجود گشت.

میرزا حبیب الله مجتهد، از خانواده‌ای برخاسته است که نزدیک به دو قرن، شعله عرفان و حکمت و فقه رادر خراسان زنده نگهداشته اند، و از زمان مرحوم میرزا مهدی شهید، تا عصر آقابزرگ و فرزندش میرزا مهدی حکیم، مردمان نیک سرشت و جستجوگر خراسان، از برکات معنوی و علمی این خاندان بهره جستند.

پیش از این در شماره سوم نگاه حوزه، زندگی پرپرکت حکیم متاله، آقا بزرگ شهیدی را آوردیم، در این شماره به بررسی گوشه‌هایی از زندگی فردی و اجتماعی و بخشهایی از سوانح ایام مرحوم میرزا حبیب می پردازیم:



میرزا حبیب فرزند میرزا هاشم (۱۲۶۹ - ۱۲۰۹ هـ.ق) نوه میرزا هدایت الله مجتهد (۱۲۴۸ - ۱۱۷۸ هـ.ق) و نبیره میرزا مهدی خراسانی (۱۲۱۸ - ۱۱۵۲ هـ.ق) است. وی روز یکشنبه ۹ جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ هـ.ق برابر با سوم فروردین، شنبی به دنیا آمد که فردای آن، مشهد از فتنه، حسنخان سالار و محمدخان بیگلریگی، پسران الهیار خان آصف الدوله رها شد و سلطان مراد میرزای حسام السلطنة اوضاع شهر را به دست گرفت و میرزا محمد هاشم مجتهد، پدر میرزا حبیب وقتی از تولد او باخبر شد که تازه از حبس سالار رها شده بود.

میرزا حبیب در سال ۱۲۶۹ در سومین

بحث می شد.

رشد سریع نفوذ اصحاب سراج در میان اقشار مستضعف و توده های محروم و نیز روشنفکران متدین و متعهدان، حساسیت قشریون را برانگیخت و بدگویی از آنان آغاز شد. مخالفت با روحانیت و تمایل به عرفان ایرانی، بر چسبی بود که به اصحاب سراج زدند و به تدریج مردم را از اطراف آنها دور ساختند. ملا احمد خطیب از کسانی بود که عصر روزهای رمضان، در ایوان جامع گوهرشاد، علیه اصحاب، به تبلیغ می پرداخت و مردم را علیه آنها می شوراند.

### تفرق اصحاب و هجرت به عتبات

اصحاب وقتی از تبلیغات سوء قشریون آگاه شدند به این نتیجه رسیدند که محیط آمادگی دریافت افکار ایشان را ندارد. با پا در میانی حاج میرزا محمد باقر، برادر بزرگ میرزا حبیب، که در میان روحانیون و حوزه علمیه نفوذ داشت، منازعات خاتمه یافت و اصحاب متفرق شدند. چنین بود که میرزا حبیب این مرحله از زندگی خود را پشت سر گذاشت و به قصد مکه از مشهد خارج شد و در عمل، مرحله دوم زندگی خود را آغاز کرد. او در مسیر خود، حدود چهار سال در عراق توقف کرد، و در حوزه درسی میرزا حبیب الله رشتی و فاضل دربندی و تابستانها در سامرا، در درس حاج میرزا حسن شیرازی، شرکت می کرد.

میرزای شیرازی به میرزا حبیب محبت و ملامطت نشان می داد، فضایل او را می ستود و از تیاکانش به بزرگی یاد می کرد. به گزارش علامه امینی، میرزا حبیب از تقریرات میرزای شیرازی، رساله ای در موضوع «تعادل و تراجیح» و رساله ای در «لباس مشکوک» نوشت و میرزای شیرازی از فراز کرسی تدریس، به این دو رساله اشاره کرد و آن دو را بر نوشته های شاگردان دیگر خود، ترجیح داد.

از میان اصحاب سراج، حاجی فاضل خراسانی نیز پس از نزاع های یادشده، به عراق سفر کرد و مدتی در نجف در درس میرزا حبیب الله رشتی و دیگر اکابر حضور یافت، و بالاخره در سامرا رحل اقامت افکند و چندین سال به درس میرزای شیرازی، زهیم شیمه بعد از شیخ انصاری، حاضر شد، و همانند میرزا حبیب مورد توجه میرزای بزرگ قرار گرفت. وی بعد از اتمام تحصیلات به مشهد مراجعت کرد و تا آخر عمر به تدریس اشتغال ورزید. میرزای خدیو نیز پس از انحلال انجمن از مشهد رفت و پس از مدتی به مشهد بازگشت و در آنجا زیست، و در سال ۱۳۰۹ هـ. ق درگذشت.

### ظهور مجدد در شهر شهادت و آغاز ریاست دینی

میرزا حبیب در سال ۱۲۹۹ هـ. ق به مشهد مراجعت کرد و از این تاریخ تا سال



۱۳۱۶ که با عارف در گزینی آشنا شد، مدت ۱۷ سال به امور دینی و تدریس مشغول شد. در ایران و عراق نامور گردید و با تأکید او، شبیه سازی و تمزیه خوانی و برخی از رسم های غلط متوقف شد. میرزا از نفوذ بی چون و چرای پرخوردار بود. افضل الملک در سفرنامه خود می نویسد: «زمام خراسان به دست ایشان (میرزا حبیب) است. نفاذ حکم و ریاست عامه و اختیار مطلق در هر کاری دارند، کلیه ریاست خراسان، با آن حضرت است. ابدأ از هیچ والی از ولات خراسان، دیدن نمی کنند و اعتنایی ندارند و ممکن نیست برخلاف ایشان والی خراسان حکمی کند و حرفی بزند و از ایشان هم حکم و امر باطل دیده و شنیده نشده است»

میرزا در تلمرو اقتدار معنوی خود، زمینه بالتدگی افکار و اندیشه های سالم را فراهم می کرد و اهل تعصبات کاذب و عوام فریبانه و جاهل پسندانه نبود. عرفان و فلسفه را در کنار فقه ترویج می کرد و این دو ضرابی بود که در مشهد اقبالی به عرفان و علوم عقلی نشان داده نمی شد.

### از دوایج با یکی از زنان فاضله خراسان

میرزا حبیب پس از یازگشت از عتبات، بی بی عالم (۱۲۳۵ - ۱۲۷۴ هـ. ق) دختر حاجی میرزا طاهر خراسانی، متولی جامع گوهرشاد و از زنان دانشمند، پارسا و نیکوکار که بیوه بود به عنوان همسر دوم خود برگزید. او از زن پیشین خود دو پسر داشت. بی بی عالم که زن فاضله ای بود و به مطالعه تاریخ انبیاء و حکایت اولیاء و عرفا علاقه نام داشت، تهجد، نوافل و تعقیبات نمازها و تلاوت روزانه قرآن را ترک نمی کرد و بر سجاده نماز هرروزه دو صفحه از مثنوی مولوی را با آهنگ می خواند. او زمینه آسایش روحی بیشتری را برای میرزا حبیب فراهم ساخت. میرزا قصیده ای در مدح وی دارد که با این بیت آغاز می شود:

شکسته زلف بشی مست در سرای من

است

که روی دلکش او باغ دلگشای من است  
پروین ملقب به شمس الحاجیه، دختر بی بی عالم و دختر خوانده مرحوم حاج میرزا حبیب، از بانوان شاعره نامدار خراسانی است، و حاج میرزا حبیب به او توجه تام داشت. وقتی وی در ملک خود عیش آباد، مدتی طولانی مانده بود. میرزا که دلش برای او تنگ شده بود، این بیت را برایش فرستاد:

عیش عیش آبادتر معمور باد

چشم بد از روی خویت دور باد

پروین در پاسخ نوشت:

عیش عیش آباد، بی رویت خراب

تشنه کی سیراب گردد از سراب

پروین به مکه و ترکیه و عتبات سفر نمود و سال ۱۳۶۰ هـ. ق بدرود حیات گفت. از اشعار اوست:

وصل یار و فصل فروردین خوش است

طرف جوی و لاله و نسربین خوش است

خوش نباشد هر خطی بر هر لیلی

گرد آن لب آن خط مشکین خوش است

در گلستان رخت شب تا سحر

همچو بلبل ناله «پروین» خوش است

### فلوت با اهل دل

میرزا حبیب در اواخر عمر احساس خستگی و فرسودگی می کرد، در سال ۱۳۱۶ هـ. ق با سید ابوالقاسم در گزی عارف معروف در باغ بحرآباد، بطور اتفاقی آشنا شد. مصاحبت با سید ابوالقاسم، چنان در میرزا تأثیر گذاشت که یک باره دست از ریاست دینی کشید و ملال و اندوهی که مدتی بود به او راه یافته بود رفع شد، و میرزا به جهان نوری چشم باز کرد. آشنایی با این عارف بلند پایه میرزا را خلوت نشین ساخت. میرزا تحت تأثیر دیدار وی وارد مرحله سوم حیات خود شده بود و این امر در همه خراسان بازتاب داشت و این تحول برای بیشتر مردم حتی خواص قابل فهم نبود.

میرزا با سید عارف رابطه بسیار نزدیکی داشت تا اینکه خبر آوردند سید ابوالقاسم در زندان مشهد محبوس شده است، میرزا با ارسال پیام به رکن الدوله بزرگ، والی خراسان، او را از حبس رهانید و به تشویق میرزا، سید در مشهد ماندگار شد و به دستور میرزا حبیب حجره ای در مدرسه میرزا جعفر در اختیار او گذاشتند. میرزا از آن پس مدام با عارف در گزی مصاحبت داشت. شیفتگی وی به سید امی عجیب بود. تا اینکه سید در سال ۱۳۱۹ هـ. ق از دنیا رخت بریست و به ملکوت شتافت. و رابطه با میرزا ابراهیم بقراط، حکیم و عارف آذربایجانی، جای خالی عارف در گزی را برای میرزا حبیب پر نکرد. او زمستان را در مشهد سپری می کرد و اوایل بهار و اواخر پاییز را در بحرآباد و تابستان را در کوه پایه «ابرهه پایین» در باغی

نزدیک بقعه شیخ حافظ ابردهی، از مریدان اخی علی و مولانا رضی الدین علی مایانی، که شرح حال وی به تفصیل در نسخات الانس، رقم ۴۸۷ آمده است، واز اجداد مادری میرزا بود، زندگی می کرد.

میرزا با همه کهولت سن به زیارت مزار شیخ عبدالرحمن گهواره، در نوزاد گلمکان و مزار شیخ بوعلی مایانی، از مریدان شیخ عبدالله غرجستانی در مایان، و مزار خواجه شرف الدین علی کاسه گردر معجونی و مزار شیخ عبدالله متوفی ۷۱۲ هـ. ق در رودخانه خردوی کنگ می شتافت، و تربت پاک این مردان خدا را زیارت می کرد، خوش داشت ساعتی در کنار مزار آنها به تأمل بنشیند و از روح این عارفان ملکوتی، مدد خواهد.

میرزا حبیب در اشعار خود به حضورش در رودخانه خردوی کنگ که تابستانها در سرایی ساده با چشم اندازی زیبا، اندکی بالاتر از محل پیوستن دوشاخه رودخانه، می زیست، اشاره کرده است:

در رود کنگ دره تنگی گرفته ایم  
بر طرف کوه غار پلنگی گرفته ایم  
در هم کشیده روی ز سنگین دلان شهر  
کنج دهی و گوشه سنگی گرفته ایم  
تا بنده گوهریم که اندر درون سنگ  
از تاب مهر، آبی و رنگی گرفته ایم  
صافی دلیم چون خم و روشن روان چو

جام

بر رخ اگر چو آینه زنگی گرفته ایم  
میرزا در کوه پایه ها ساعتها به عبادت می پرداخت و بیشتر روزها را روزه داشت و هر از چند گاهی نزدیک دوماه از خوردن غذای حیوانی پرهیز می کرد. سحر گاهان، گاه آرام و گاه بلند می گریست. وقتی شبهای ماه رمضان به موعظه می پرداخت همه را متأثر می کرد. موعظه او گاهی دو ساعت به طول می انجامید و کسی از جای خود بلند نمی شد، همه چشم به سیمای الهی این فقیه عارف می دوختند واز گوشه چشمانشان اشک جاری می شد. سخنان وی آکنده از رموز حکمت و اسرار عرفان بود، و در هر دلی مؤثر می افتاد.

### میرزا حبیب و نهضت مشروطیت:

نهضت نوگرایی، نزدیک دو دهه پیشتر از آنکه نهضت مشروطیت شکل بگیرد، به خراسان راه یافته بود. تبعید افرادی چون حاج سیاح در سال ۱۳۰۶ و نیز مجدالاسلام کرمانی در آستانه مشروطیت به مشهد، و آمد و شد چهره های بیدار و مبارز، فرصتهای خوبی را برای میرزا فراهم ساخت تا از روح زمان خود باخبر شوند. بخصوص که او در مکتب بزرگانی چون میرزای شیرازی تلمذ کرده بود و در عمل نمی توانست نسبت به حوادث سیاسی زمان خود بی تفاوت باشد.

حاج سیاح در طول تبعید خود که چهارده ماه طول کشید، با میرزا ارتباط نزدیکی داشت. حاج میرزا حبیب به محض ورود حاج سیاح، با اینکه او میغوض دولت بود، به دیدار وی شتافت و در حق او مهربانیها کرد. در روز بازگشت حاج سیاح، میرزا ایشان را به خواجه ربیع دعوت کردند و همراه وی تا بحرآباد، در راه مشهد به عشق آمد رفت و صبح را به شب رساند و شب را همراه وی در سر قلعه خوابیده و صبح با هم وداع کردند و میرزا به مشهد بازگشت.

حاج سیاح، چنانکه از خاطراتش به دست می آید، علاقه چندانی به روحانیت روزگار خود نداشت ولی در برابر علمایی چون میرزا حبیب و شیخ محمد تقی بجنوردی که از شاگردان میرزای شیرازی بود و نهضت تباکو را در خراسان هدایت کرد، متواضع بود.

آخرین مرحله حیات میرزا، مصادف است با نهضت مشروطیت. در آغاز مشروطیت، قدرت به دست علمای مبارز خراسان بود، ولی به سرعت مسیر انقلاب به دست غرب زده ها و مستبدین و افراد ناآگاه منحرف شد. عناصر نقوی فراماسون که به ظاهر خیلی هم انقلابی بودند، طی زمان کوتاهی، سر از آخور انگلیس درآوردند و علمای متقی و مردم خواه را کنار گذاشتند.

میرزا حبیب در ابتدای نهضت مشروطیت، به حمایت از مشروطه خواهان برخاست و در رأس انجمن معدلت رضوی قرار گرفت و تلگرافهای زیادی به نام ایشان و برخی دیگر از شخصیتهای برجسته آن روز خراسان به تهران و شهرستانها مخابره شد. در ۱۴ محرم ۱۳۲۵ هـ. ق جمعی از علما و طلاب و تجار و کسبه در منزل وی جمع شدند و درباره چگونگی تأسیس مجلسی ملی و انتخاب نمایندگان گفتگو کردند، و قرار شد به قید قرعه چهار نفر از علما انتخاب شوند،

ولی این امر منجر به اختلاف شدید شد. به دستور میرزا نشست دیگری در خانه وی تشکیل شد، و میرزا محمد باقر رضوی، مدرس اول آستان قدس رضوی، از طرف علمای خراسان، به نمایندگی انجمن ایالتی و ولایتی خراسان، انتخاب شد، و مدت دو سال که انجمن در منزل میرزا حبیب تشکیل می شد، وی در انجمن حاضر می شد و کلیه مکاتبات به عهده وی بود. آقا سید عبدالحسین، رئیس التجار، لسان الحکما، ناظم الاملاک و حاجی میرزا علی تبریزی نمایندگان مشهد در مجلس اول بودند. میرزا علی با نظارت علما بر همه قوانین مجلس که موضوع اصل دوم قانون اساسی را تشکیل می داد، مخالف بود و این مسأله را نمی پسندید.

در این دوره شیخ محمد جواد تهرانیان، از رجال برجسته خراسان، و عضو مؤثر انجمن آئنی عسری و از مجاهدین صدر مشروطیت و بعدها عضو کمیته حزب دموکرات و مرحوم آیت الله حاجی میرزا محمد آقا زاده، فرزند آخوند خراسانی، از طرفداران مشروطه بودند، و میرزا ابراهیم مجتهد رضوی در صدر مشروطه خواهان قرار داشت و بعد از جریان قوت گرفتن آنها و آغاز استبداد صغیر و حمایت نیروهای روس مقیم مشهد، سید محمد طالب الحق یزدی و یوسف خان هراتی و نایب علی اکبر خان حسینی نوغانی، و علی آقایی و سردار محمد قورش آبادی نیشابوری، راهزن معروف، و اسماعیل ترشیزی نیز به آنها پیوستند. وهم زمان با بسیاری از مجلس شورای ملی در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ. ق برابر با ۲ تیر ۱۳۲۷ هـ. شمسی، انجمن ایالتی برای مدتی تعطیل شد و مردم مشهد بر حسب فتاوی علما و مراجع تقلید، مانند مردم سایر شهرستانهای کشور بیخواستند، و خواستار اعاده مشروطه شدند و علی تقی میرزا رکن الدوله، عموزاده





محمد علی شاه والی مستبد خراسان، در این سال برای ارباب مشروطه خواهان و مجاهدین، دستور داد شهر را به توپ بستند. ولی با فرار محمد علی شاه، انجمن خراسان مجدداً با اعضای سابق تشکیل گردید و عده ای بنام مجاهد بر شهر مسلط شدند و میرزا کوشید در این امر کمتر دخالت کند. و مدرس رضوی هم در انجمن شرکت نکرد. میرزا با این عمل خود موضعی بی طرفانه نسبت به طرفین جریان در پیش گرفت. در این اوضاع و شرایط بود که شیخ فضل الله نوری، طی تلگراف ۲۰ صفر ۱۳۲۷، به میرزا نوشت:

«در این موقع مهم تجافی حضرت تعالی از مهام کلیه چه جهت دارد، آیا انقلاب مشهد به چه اندازه است و از کیست و علاج چیست؟ مستدعی است در اطلاعات جدا کوشش بفرمایید و آنچه مقتضی است، دستور العمل بدهید، از طرف دولت علیه و سلسله علمیه اقدام و مبادرت می شود.» میرزا علی فرزند میرزا حبیب همراه محمد علی فاضل در جواب شیخ فضل الله نوری مصلحت جوینان نوشتند: «بحمد الله والمنة در ارض اقدس کسی در مقام شرارت نیست. کلیه طبقات از علما اعلام و وجوه اعیان و تجار و کسبه و غیرهم به موجب احکام مطاعه مبادی عالیه در انعقاد انجمن و مراسم مشروطیت اتفاق نموده و به کلمه واحد تشکیل انجمن و ترویج احکام شرعیه الهیه نموده اند. اصلاً کاری که موجب خلاف قاعده یا بی نظمی باشد، اتفاق نیفتاده، چاره هم تصور نمی شود مگر به مساعدت و همراهی اولیای دولت که چند مرتبه به مواعید مردم را ساکت کرده و اصلاً در مقام انجام نبوده اند، حال هم اگر خراسان و رعیت خراسان را می خواهند، ضمیر از مساعدت و موافقت چاره نیست و اما قهراً این مطلب انجام گرفته و خواهد گرفت. بدیهی است بر هر مسلمی واجب است که از جان و مال در مقام ترویج احکام شرعیه مضایقه نکنند.»

مشروطه خواهان خراسان در مخالفت با شیخ فضل الله نوری، تلگرافهای زیادی به تهران و عتبات فرستادند. و شیخ در پاسخ به همه شهرها از جمله مشهد تلگراف زد: «فصل دایر به حفظ قوانین اسلامی مردود، مکتوبات خاطر مکشوف، اساس دین متزلزل، عموم متحیر، متدبیین علما مهاجرت زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم، موقع اقدام لازم است.» ولی ندامتای شیخ فضل الله بدون پاسخ ماند، اوضاع خراسان بدتر از آن بود که بتواند قدمی به سوی شیخ شهید بردارد. وحاج شیخ به جرم مشروطه خواهی در تهران به دار آویخته شد. محمد حسین هروی، در تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، از اختلاف نظر طلاب

مشهد در باره شهادت شیخ فضل الله نوری، به خصوص از نحوه انعکاس آن در مدرسه فاضلخان مشهد مطالبی نوشته است. او نقل می کند، برخی از طلاب مشهد شهادت شیخ را به هم تبریک می گفتند.

میرزا حبیب با دیدن این رویدادهای ناگوار به بحرآباد رفت و میان ایشان و مجاهدین اختلافات، علنی شد، علمای دیگر، از جمله حاجی فاضل خراسانی نیز با وی هم عقیده بودند. حاجی فاضل و میرزا حبیب با علمایی که قوانین مشروطه را به تمام معنی اسلامی می دانستند، موافق نبودند و تذکر می دادند، از این به بعد مرتب روش حکومتها در اروپا و مغرب زمین تغییر خواهد کرد و ما نباید مرتب قوانین اسلام را با توجیه و تأویل با مشروطه و حکومتهای دیگر منطبق سازیم. در سال ۱۳۲۷ دسته جات مجاهد مسجد گوهرشاد را مرکز و محکمه قرار داده و با شاهزاده رکن الدوله، خاکم مشهد، طرف شدند. و حاجی فاضل را ترور کردند حاجی با اینکه بیش از هفتاد سال سن داشت و تیر به او اصابت کرده بود، و خون از بدنش می رفت، فریاد می زد: جلند بگو لاله الله.

طول اقامت میرزا حبیب در بحرآباد این سوال را در ذهن همگان به وجود آورده بود که ایشان با انقلاب مخالف است، این بود که سران مشروطه خواه مشهد به بحرآباد رفتند و به ایشان گفتند مردم عدم تشرف شما را حمل بر غرضیستی شما از اوضاع می کنند، هر تربیتی که برای تشرف شما به حرم مطهر لازم است دستور فرمائید تا انجام دهیم. و ایشان اظهار داشت همینکه حال تشرف داشته باشم، مشرف خواهم شد. سرانجام میرزا به سمت مشهد حرکت کرد، چون مدتی بود به شهر نیامده بود هر کس او را می دید به مؤش می آمد و ادای احترام می کرد. به جلو منزل خود، یعنی انجمن ایالتی که رسید مجاهدان تشنگ به دست به مودم افزوده شدند دم بست بالا خنیا بان پیاده شده از صحن عتیق به حرم

مشرف شد، ازدحام عجیبی بود. میرزا از دار السیاده وارد ایوان مسجد شد و در شبستان، پهلوی کفش کن مسجد، چند دقیقه برای استراحت نشست. گروهی از مجاهدین با اینکه در داخل حرم و مسجد حمل تشنگ ممنوع بود، تشنگ به دست ایستاده بودند.

در این موقع مجاهدین راه باز کردند و چند نفر از طلبه های مشروطه خواه در حالی که اوراقی در دست داشتند جلو آقا جلوس کردند و یکی با صدای بلند اظهار داشت: «این است احکام علما اعلام کثر الله امثالهم، راجع به وجوب مشروطیت، حضرت آقا هم خرق اجماع فرمائید و مایه تشنگ کلمه مسلمانان نگردید.» میرزا وقتی این سخنان را شنید، با اینکه بسیار کم خشمگین می شد، سخت برآشفته و فریاد کشید: «کدام ابله است که می خواهد تکلیف مرا به من تعلیم دهد؟ من تکلیف خود را بهتر از تو میدانم بدبخت؟!» و عصای خود را برداشت و به راه افتاد و تشنگ غروب از مشهد خارج شد و به بحرآباد مراجعت کرد.

#### در اندیشه هجرتی دیگر

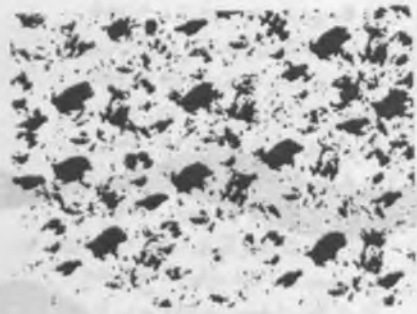
میرزا با همه کهولت سن تحت فشار اوضاعی که به وجود آمده بود، تصمیم گرفت از ایران خارج شده از راه روسیه به ترکیه و از آنجا از راه شام، به مدینه برود، و آخر عمر را در آنجا بگذراند. قهوه چی میرزا در بحرآباد، که جاسوس مشروطه طلبان بود، آنها را از حرکت وی مطلع ساخت.

میرزا از بحرآباد را به قصد کلات حرکت کرد. در کلات مورد استقبال عشایر آنجا قرار گرفت. در نفر قفقازی، از نیروهای مسلح مشروطه خواه به دنبال وی به قصد ترور میرزا به کلات رفتند. سرمای هوا مانع از آن بود که میرزا به راه خود ادامه دهد، زمستان را در کلات ماند و اوایل تابستان به مشهد بازگشت و یکسره به باغ ابرده پایین رفت.

#### غروب حبیب

چندی از اقامت میرزا در بحرآباد نگذشته





بود که تعدادی از سران مشروطه، به دیدار وی آمدند. ساعتی بعد از ملاقات آنها، میرزا دچار تشنج شد و عصر روز ۲۷ شعبان ۱۳۲۷ هـ. ق مطابق با ۱۲۸۷ شمسی در گذشت. مشهور است میرزا به دست همان قهوه چنی مسموم شد. مردم مرگ وی را مشکوک دانستند و جنازه اش روی دوش دهها هزار نفر، از بحرآباد به مشهد انتقال یافت، و در حرم امام رضا(ع) بالای صفا شاه طهماسب، در سردابه مدفون نیای بزرگوارش سید محمد مهدی شهید، به خاک سپرده شد.

### اخلاق و افکار میرزا

مرحوم حاج میرزا حبیب صاحب صفات کریمه و اخلاق ستوده بود. هم حقوق مردم را در قضا و فتوا و ارشاد و موعظه و تدریس و انفاق، رعایت می کرد و هم حقوق نزدیکان را مد نظر داشت و ذایق ارزشهای متعالی را ضمن معاشرت به آنها می آموخت. سعی داشت اعمال قلبی و انفاق و اطعامش پنهان بماند. انسانهای ضعیف را تحت حمایت خدا می دانست، به نظر او کسی که انسانهای فقیر نیازمند را در هم می شکند، باید خود را آماده شکسته شدن به دست خدا نماید.

میرزا از عقب ماندگی جامعه و مردم روزگار خود رنج می برد و تنگ نظری برخی از عالمان دین، او را متعجب می کرد. از تزویر و ریا پرهیز داشت و مردم فریبی را دشمنی با خدا و بندگان خدا می دانست و مردم فریب را «ستور گسسته افسار می خواند». او قرآن را «آسمانی نامه» می نامید و بر این باور بود که نباید با زرق و نفاق، به تفسیر این کتاب عزیز پرداخت.

مهم برای میرزا این بود که از فرامین دین غافل نماند. او گوهر دین را در کف غیرتمندش گرفته و از این کوه به آن کوه، گریزان بود. گاهی در کوه هزار مسجد و کلات به نیایش می پرداخت، و گاهی در کوههای نیشابور و دامنه های بینالود پیمان الهی را یادآور می شد، و گاهی در ابرده و بحرآباد عبودیت و بندگی خود را در پیشگاه حضرت معبود، به نیایش می گذاشت. بندگی خدا از او آزاده ای ساخته بود.

میرزا عارف بود و زندگی عارفانه را می پسندید، و خود عارفانه می زیست. او

نظام عالم را نظام اتم احسن می دانست و امکان ایجاد نظامی بهتر را ناممکن می دانست و انسان را با دیدی انسان شناسانه ارزیابی می کرد و یگانگی نهایی نهاد انسان را کمال او تلقی می کرد و خود به یگانگی رسیده بود و با خود و دیگران به یگانگی عمل می کرد و از قید و هم و شک خود را رها نموده بود و برون جهان و هم و شک می زیست، و به تعبیر خود اسیر مقام «لی» و «لک» نبود. حبیب به درستی به این نتیجه رسیده بود که کار «زال چرخ» این است که انسان را از همه تعلقاتش «لک» کند، او را برای ورود به غیب جهان مهیا کند. چقدر حکیمانه است اگر انسان تن به قضا بسپارد و خود را برای سیر در مدارج کمال آماده سازد، و چشم از این وابستگیها ببرد، و از این فرصتهای ناپایدار غفلت نکند و دست از تلاش بر ندارد و خود را به آرایه های پایدار زینت ببخشد و جان را از گورتن برهاند.

حبیب الله، «ما» و «متی» را دزدان راه می دانست و راه رهایی از این دزدان گردنه را، دوستداری اولیاء الله و مردان خدا، معرفی می کند. او خاک اهل نظر را توتیایی می داند که به انسان چشم جهان بین می دهد، از همین رو او به ساحت پاک پشویان دین عشق می ورزید و از یاد خدا غفلت نمی کرد و خلوت با اهل معنی را دوستتر می داشت.

### شاگردان میرزا

میرزا حبیب، شاگردان زیادی را پرورش داد. از مشاهیر آنان می توان به نام مرحوم سید حسین موسوی نسل، معروف به «ادیب بجنوردی» و نیز سید حسن مشکان طیبی، (۱۳۲۷ - ۱۲۵۸ ش) اشاره کرد. ادیب بجنوردی در مجالس تفسیر و عرفانی میرزا حضور می یافت و از مقامات معنوی این عارف بزرگ، بهره مند می شد، و مشکان طیبی پس از فراغت تحصیل از حوزه اصفهان، در رشته علوم عقلی به منظور دیدار خویشان به مشهد آمد و به طیب رفت ولی در بازگشت، در مشهد با مقامات علمی و عقلی میرزا آشنا شد و تصمیم به اقامت گرفت. و در سلک مریدان و تلامذ میرزا حبیب درآمد.

وی در خاطرات خود می نویسد: «روزی که از اصفهان عازم خراسان شدم، در مشهد اقبالی به علوم عقلی نشان نمی دادند و وقت خود را بیشتر صرف علوم دینی و ادبی می کردند و غلبه با مشتی مردم ریاکار بود. کسی که متهم به دانستن فلسفه می شد، اگر می توانست جان خود را حفظ کند، کار بزرگی کرده بود. بودند کسانی که بر ناموس خود غیرتی نشان نمی دادند، لیکن بر دین خود به قدری غیور بودند، که از دیدن یک فلسفه خواننده، یا فلسفه خوان، از حال طبیعی خارج شده، مانند مصروع کف بر لب می آوردند. بنا این حال، در خراسان دانشمندان بزرگ بیشتر از جاهای دیگر بودند

و اگر جز مرحوم حاجی میرزا حبیب الله شهیدی، خراسان دانشمندی نداشتی، او را بس بودی.»

### شعر میرزا حبیب

دقت در مضامین بلند اشعار میرزا، انسان را مبهوت شخصیت عرفانی، ادبی و هنری کم نظیر او می کند. به تعبیر استاد جلال الدین آشتیانی «برخی از اشعار و غزلیات میرزا، حاکی از حال و شوق و جذبه و فتوحات غیبی است، که از ملکوت وجود، نصیب او شده است.»

از میرزا دیوانی برجای مانده است که با مقدمه مرحوم حسن حبیب و به همت مهندس علی حبیب به چاپ رسیده است. اشعار میرزا را ملا صدق الله تربتی جمع آوری کرده است. میرزا به او اجازه نشر آن را نمی داد. میرزا شعر را به پیروی از کشفای روحانی و تپشهای عاطفی خود می سرود و به همین جهت شعر میرزا از جوهر حیات برخوردار است و تا اصمق روح انسان تأثیر می گذارد.

میرزا با ملک الشعراء بهار و پدرش میرزا محمد کاظم صبوری، ملک الشعراء آستان قدس، رابطه داشت، ملک الشعراء بهار، میرزا حبیب الله را از اساتید خود می دانست و در قصیده ای با مطلع:

به بهارستان افتاد مرا دوش عبور

جستی دیدم بی حور و سرا پای قصور

به مقام شاعری میرزا حبیب چنین اشاره کرده است:

این قصیده اگر از ری به خراسان افتد

اوستادان به رهی طعنه زنند از ره دور

آری از ری به خراسان نبرد زیرک شعر

راست چون زیره به کرمان و به تبریز

انگور

آن خراسان که در او بود، صبوری و حبیب

این یک از پشت شهید و آن دگر از نسل صبور

آن خراسان که در او بود «ادیب الادب»

ثانی التین رضی الدین» در نیشابور

میرزا عبدالجواد نیشابوری معروف به ادیب نیشابوری نیز از معاصرین میرزا حبیب بود که چون او در پایان انزوا و خلوت نشینی را برگزید.

هنگامی که ادیب نیشابور «غزل الهی» خود را با این مطلع سرود:

من که پا بست دام بلایم

دست فرسوده رنج و عنایم

و گفت:

لیس فی طیلان سواهو

فاخته وار چندی به کور کو؟

یاوه هر سو میو ای خداجو

من خدا، من خدا من خدایم

حاج میرزا به استقبال و در نقد او مضامینی را سرود که متکی به عرفان عمیق و

مبین و معرفت عارفانه اوست. در شعر میرزا چنین آمده است:

بسته دام رنج و عنایم  
خسته درد فقر و فنایم  
سفته دست کرب و بلایم  
خشک شاخی، نه بر، نه نوایم  
چیستم، کیستم از کجایم؟  
ناتوانی ز ره بازمانده  
بنده ای خواجه از پیش رانده  
دیو و غولم سوی خویش خوانده  
نفس شومم بهر سو کشانده  
بنده پنهاده بردست و پایم  
رانده از خلد مانند آدم  
چون سلیمان ز کف داده خاتم  
نزد اصحاب کهف از سگی کم  
چیستم، کیستم ننگ عالم  
چند پرسی ز چون و چرایم  
در ادامه آمده است:

نیست جز فقر در طیلسانم  
نیست جز عجز طی لسانم  
سفله تر از همه ناکسانم  
راست گویم خسی از خانم  
برده زین سو بدان سو هوایم  
گر بلندی دهد آسمانم  
و ریستی نهاد آستانم  
خود بخود من نه اینم نه آنم  
هر چه گوید چنانم، چنانم  
هم ازو درد و هم زو دوایم  
من ز خود هست و بودی ندارم  
من ز خود رنج و سودی ندارم  
من ز خود تار و پودی ندارم  
من که از خود نمودی ندارم  
پرخودانه چسان خود نمایم  
سالها در جهان زیستم من  
ره نبردم که خود کیستم من  
چند پرسی زمن چیستم من  
نیستم نیستم نیستم من

کز عدم زی فنا می گرایم  
بنده را پادشاهی نیاید  
از عدم کبریایی نیاید  
بندگی را خدایی نیاید  
از گدا جز گدایی نیاید  
من گدا، من گدا، من گدایم  
بنده ام گر بخویشم بخواند  
رانده ام گر زبیشم براند  
آستانم چو بر در فشانند  
پاسیانم چو بر ره بمانند  
هر چه گوید جز او را نشایم  
ایکه جویی تبار و نژادم  
ز آتش و آب و از خاک و بادم  
من نخسین دم از خاک زادم  
زاده خاک و خاکی نهادم

هر نفس جبهه بر خاک سایم  
از عدم حرف هستی نشاید  
دعوی کبر وستی نشاید  
خاک را جز که پستی نشاید  
از فنا خود بر پستی نشاید  
من فنا، من فنا، من فنایم  
بر زبان عقده ای همچو موسی  
کرده مرضی ز گل همچو عیسی  
در دل حوت چون پور متی  
نسخه اصل آیات کبری  
معجزات همه انبیایم  
راز تورات و انجیل و فرقان  
سر تنزیل و تاویل قرآن  
هم در انگشت، مهر سلیمان  
هم یکف چون عیسی بن عمران  
که عصا و گهی ازدهایم  
من یکی نیستم صد هزارم  
گر بیک مژره و یک ازارم  
از عدد، واحد است اعتبارم  
در مراتب فزون از شمارم  
بی خبر ز ابتدا، انتهایم

ادیب از این جواب میرزا گله کرد و گفت: من در قوس صعودی گفتم، این

«سید» خوب می دانسته ولی به عمد شعر خود را در مقابل شعر من در قوس نزولی، در جهت رد شعر من سروده است.

### عارفانه های حبیب

میرزا از مرز حس گرای و تعقل فرارفته و با دیده ی شهودی به عالم می نگریست و جهان را ظهوری از مظاهر الهی می دانست. غزل زیر از غزلیات میرزا است که به توحید محض اشاره دارد و همه چیز را مظهر صنع خدا می داند:

رفتم به در پیر خرابات تو بودی  
رفتم به در شیخ مناجات تو بودی  
در کعبه و در دیر به هر مامن و مسکن  
چون حلقه زدم، قبله حاجات تو بودی  
عالم همه دیدم که بجز اسم و صفت  
نیست

نیکو نگریستم همه را ذات تو بودی  
گیتی همه را در عدم صرف بدیدم  
نفس همه را صورت اثبات تو بودی  
ذرات جهان را ز عدمها به سوی خویش  
آوردی و اندر همه ذرات تو بودی  
ماقات ماضی عمر من از دست بدر رفت  
حمداً لک چون حاصل ماقات تو بودی  
میرزا در غزلی دیگر با لحنی عارفانه و در حال جذب می گوید:

امروز امیر در میخانه تویی تو  
فریاد رس ناله مستانه تویی تو  
مرغ دل ما را که به کس رام نگردد  
آرام تویی، دام تویی، دانه تویی تو  
آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب  
از روزن این خانه به کاشانه تویی تو  
آن ورد که زاهد به همه شام و سحر گاه  
پشمارد با سبحة صد دانه تویی تو  
آن باده که شاهد به خرابات مغان نیز  
پیموده به جام و خم و میخانه تویی تو  
آن غل که ز زنجیر سر زلف نهادند  
بر پای دل عاقل و دیوانه تویی تو



ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند  
گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو  
ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند  
گنجی که نهان است به ویرانه تویی تو  
آن راز نهانی که به صد دفتر دانش  
بسیار از او گفته شد افسانه تویی تو  
بسیار بگویم و چه بسیار نگفتم  
کس نیست بغیر از تو در این خانه تویی تو  
یک همت مردانه در این کاخ ندیدم  
آن را که بود همت مردانه تویی تو

## کمال طلبی و معرفت جویی در شعر حبیب

میرزا ستایش کانونهای قدرت را که  
پیشه ای جز ظلم ندارند، کار خود  
نمی دانست، او جهان خود را برتر از جهان  
شاعران بولهوس و ستایشگران زر و زور  
می شمرد. برای میرزا نیل به کمالات واقعی  
آدمی مطرح بود، شعر او از روح انسان  
گرایانه بسیار بالایی برخوردار است. میرزا از  
عابران راهی است که شاعران عارفی چون  
حلاج و عمادالدین نسیمی از آن گذشته اند:  
گوهر خود را هویدا کن کمال این است و

میرزا حبیب از سر تفتن شعر نمی گفت،  
علامه امینی می نویسد: بیشتر اشعار او رنگ  
و زیور عرفانی دارد و نمودار فهم روشن  
و هوش سرشار و ذوق گهربار و بهره وافر وی  
از علم حدیث، عرفان و حکمت است و  
اطلاع بلکه احاطه کاملش بر دقائق گفتار  
خاندان عصمت را می رساند.

بس  
خویش را در خویش پیدا کن، کمال این  
است و بس  
سنگ دل را سر مه کن در آسیای رنج و  
درد  
دیده را زین سر مه بینا کن کمال این است

اشعار میرزا حبیب برخلاف اشعار  
معاصرش میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری،  
از عرفان تجربی برخوردار است. آنچه حبیب  
در باب عرفان سروده است، حاصل تأملات  
شخصی او در آفاق و انفس است. او از کار  
شاعری دلخوش نبود و کار شاعران را به دیده  
انتقاد می نگریست و کار برخی را بی حاصل  
می دانست:

بس  
همشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب  
در درون اهل دل جا کن کمال این است و

شاعری چیست؟ شعر و نظم کدام؟  
سخن لغو و گفته باطل  
مادری را لقب کنی حاتم  
ظالمی را صفت نهی عادل

بس  
هر دو عالم را بنام تو معما کرده اند  
ای پسر حل معما کن کمال این است و

بس  
دل چو سنگ خاره شد ای پور عمران یا  
عصا  
چشمه ها زین سنگ خارا کن کمال این  
است و بس  
بند من بشتو بجز با نفس شوم بد سرشت  
یا همه عالم مدارا کن کمال این است و

بس  
چند می گویی سخن از رنج و درد  
دیگران  
خویش را اوگ مداوا کن کمال این است  
و بس  
باد در سر چون حباب القطره تا کی  
خویش را  
بشکن از خود عین دریا کن کمال این  
است و بس  
ای که گیتی هر دو را یک تا رگیسویت  
بهاست

غیر رای خویش سودا کن کمال این  
است و بس  
سوی قاف نیستی پرواز کن بی پر و بال  
بی محابا صید عشقا کن کمال این است و

بس  
چون بدست خویشتن بستنی تو پای  
خویشتن  
هم بدست خویشتن واکن کمال این  
است و بس

کوری چشم عدو را روی در روی حبیب  
خاک ره بر فرق اعدا کن کمال این است

و بس  
آخر سخن اینکه میرزا حبیب، تأمل در  
حقایق را بزرگترین مسؤولیت انسان می داند  
و کافری را چیزی جز انکار ثمرات درخت  
معرفت نمی داند:

چه باشد کافری انکار دانش  
که جز انکار دانش کافری نیست  
به راه دانش ای مرد خردمند  
زیانی برتر از تن پروری نیست

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

